

به نام خدا

## ولی چرا من؟



بل مونی

ترجمه‌ی نیلوفر اکبری

تصویرگر: مارگرت چمبرلین



کتاب‌های سحر

## فهرست

- ۵..... درباره‌ی نویسنده
- ۷..... یک نامه از کیتی
- ۹..... یک روز بدشانسی
- ۲۱..... مادر بزرگ رزی
- ۳۳..... ویلیام و بذرهای نامرغوب
- ۴۵..... مهمانی آنیتا
- ۵۷..... چرا تو؟
- ۶۷..... کیتی خبرهای تازه می‌شنود



---

## یک روز بدشانسی

---

دن زیر لب گفت: «قایم شو، کیتی!»

پدر زیر لب غرغر کرد: «بدو برو، قایم شو.»

کیتی پرسید: «چرا؟»

دانیل توضیح داد: «امروز مامان خیلی بدخلق است. حسابی قاطی کرده... از آن قاطی کردن‌هایی که تابه حال در عمرت ندیده‌ای. الان است که توفان به پا کند.»

پدر پوزخند زد: «مهم نیست... دن!... ما می‌توانیم از جلو چشمش دور شویم. باید برویم ماشین چمن‌زنی را از تعمیرگاه بگیریم.»

کیتی التماس کرد: «مرا هم ببرید.»

اما خیلی دیر شده بود. قبل از اینکه کیتی بتواند جلو آن‌ها را بگیرد، پدر و دن رفته بودند به چاک و او را با مادر تنها گذاشته بودند. بایک مادر وحشتناک! مادری که می‌خواست توفان به پا کند.